

## ملاک ارزش‌داوری عمل از نظر نیچه

حسین خوارزمی\*

### چکیده

نیچه، برخلاف نگرش سقراطی، به جای عقل‌گرایانه‌ی غریزه را می‌گیرد و پدیده‌ها را از چشم‌انداز نیازهای غریزی و حیاتی انسان در جهت پیش‌برد زندگی، ارزش‌داوری و تفسیر می‌کند. از نظر نیچه، در باب ارزش عمل نمی‌توان از طریق سرچشمه آن عمل، پیامدها، سودمندی یا کارایی آن ارزش‌داوری کرد. سرچشمه حکم نیک، خود نیکان بوده‌اند که خود را و کردارشان را نیک شمرده‌اند. با این همه، نکته بنیادی در ارزش‌داوری عمل آن است که ارزش یک عمل همواره  $x$  (مجهول) و متغیر باقی خواهد ماند.

کلیدواژه‌ها: نیک، غریزه، ارزش‌داوری، چشم‌انداز‌گرایی، والاتباران.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

نیک چیست؟ بدی کدام است؟ چه ملاکی در ارزش‌دآوری یک عمل تعیین‌کننده است؟ چگونه می‌توان ارزش یک عمل را سنجید؟ پاسخ نیچه به پرسش‌هایی از این دست یکسان و نظام‌مند نیست و در نوشته‌های او به گونه‌ای پراکنده یافت می‌شود. نیچه در تبارشناسی خاستگاه مفهوم نیک و بد را به والاتباران و فرودستان نسبت می‌دهد. (نیچه، ۱۳۸۴ الف: ۲۸) در *دجال*، نیک و بد را با قدرت و ناتوان می‌سنجد و آنچه را به حس قدرت فزونی می‌بخشد، نیک می‌شمرد. (نیچه، ۱۳۷۶: ۲۶ و ۲۷) در *اراده قدرت* می‌گوید: «کاربرد ملاک‌های اخلاقی را تنها چشم‌انداز تعیین می‌کند». (نیچه، ۱۳۸۶: ۲۲۹) در *فراسوی نیک و بد*، ارزش‌گذاری، اندیشه‌های خودآگاه و ناخودآگاه را از آن‌ها غریزه می‌داند. (نیچه، ۱۳۷۹: ۳) گاه چنان سخن می‌گوید که از نوعی سودمندی، کارایی و نگاه ابزارگونه به مفاهیم و نظریه‌ها برای ارزش‌دآوری یک عمل، حکایت می‌کند؛ چنانچه در *اراده قدرت*، به اخلاق به مثابه یک «بزار» نگریسته (نیچه، ۱۳۸۶: ۲۱۸) و آن را یک خطای سودمند و یک دروغ ضروری، تلقی می‌کند (همان: ۴ و ۲) به سبب همین برداشت اخیر، برخی نیچه را در ردیف پراگماتیست‌ها گنجانده، معتقدند نیچه می‌توانست با مباحثی درباره ماهیت صدق (حقیقت)، معرفت، خردورزی و اخلاق در برابر افلاطون و کانت با دیویی موافق باشد. اگرچه اختلاف نظر میان آنها در مباحثی مانند برابری‌خواهی و ارزش‌دموکراسی بالا می‌گرفت. (ررتی، ۱۳۸۶: ۶۸)

## ۱. ارزش یک عمل، x (مجهول) است

به باور نیچه، یک عمل را نه به واسطه سرچشمه آن، نه از طریق پیامدهای آن و نه از خلال آثار و علایم ثانوی ذهنی آن، نمی‌توان ارزش‌گذاری کرد. دآوری از طریق سرچشمه‌های یک عمل «مستلزم غلبه بر یک ناممکن است؛ یعنی شناخت سرچشمه‌های آن». دآوری به واسطه پیامدهای یک عمل نیز سرانجامی مشابه دآوری از طریق سرچشمه‌های یک عمل دارد. آیا به راستی می‌توان پیامدهای یک عمل را دانست؟ «برای پنج گام جلوتر، شاید چه کسی می‌تواند بگوید که یک عمل چه چیز را تحریک خواهد کرد، تهییج خواهد نمود و برخواهد انگیخت؟». آیا یک عمل را از خلال نشانه‌های ثانوی ذهنی نهفته در آن می‌توان ارزش‌دآوری کرد؟ «مثل آنکه ارزش یک آهنگ به حسب خوشی یا ناخوشی‌ای که برای سازنده‌اش به بار می‌آورد، سنجیده شود. آیا می‌توان ارزش یک عمل را به ارزش‌های تن-کارشناختی (فیزیولوژیک) فروکاست؟ (نیچه، ۱۳۵۶: ۲۴۳-۲۴۴) همان‌طور که خودخرسندی نمی‌تواند معیار ارزشی برای آنچه از آن خرسند شده‌ایم باشد، ناخوشنودی از آن نیز مقیاسی علیه ارزش چیزی نیست. دانسته‌های ما

آن قدر نیست که بتوانیم ارزش عمل خود را ارزیابی کنیم: «به علاوه، برای ما ناممکن است که درباره آنها عینی باشیم؛ حتی وقتی یک عمل را سرزنش می‌کنیم، نه داور بلکه طرف ذی‌نفع هستیم». (همان: ۲۴۵)

نیچه سپس نتیجه می‌گیرد که «اگر عملی نه به واسطه سرچشمه آن، نه از طریق پیامدهای آن و نه از خلال آثار و علایم ثانوی آن ارزش‌گذاری تواند شد، آنگاه ارزش آن «x» است، مجهول». (همان: ۲۴۴)

## ۲. مسیحیت و نظام ارزش‌گذاری اخلاقی

تا بدین‌جا دریافته‌ایم که ارزش یک عمل، x (مجهول) است. اما پرسش اینجاست که، این نظر چگونه با آرای دیگر نیچه، و نیز دیگر آرای او با هم، در یک نظام هماهنگ و سازوار قرار می‌گیرد؟ برای درک بهتر دیدگاه نیچه، به طور خلاصه کلیاتی در باب ارزش‌گذاری در نظام اخلاقی مسیحیت طرح خواهیم کرد. در اینجا در پی بازگویی و تبیین بنیادهای نظام اخلاقی مسیحیت نیستیم؛ تنها آنچه را که در تقابل با نظر نیچه قرار دارد و خود او هم بدان توجه داشته، بیان می‌کنیم.

پیش از آنکه نیچه از زبان زرتشت پیام «خدا مرده است» را به گوش دیگران برساند (نیچه، ۱۳۸۴: ب: ۲۱)، و با این خبر به پایان همه امور متعالی و مابعدالطبیعی اشاره کند، خیر و شر پدیده‌ها از سوی خدا و واسطه او بر روی زمین، یعنی کلیسا، تعیین می‌شد. تعلیم اخلاقی بر پایه اوامر و نواهی مطلق‌شکل می‌گرفت که از مرجعی بیرونی، یعنی خدا، برای رستگاری و نجات بشر صادر می‌شد. طبق این دیدگاه، خیر چیزی است که اراده خدا به آن تعلق گیرد و شر چیزی است که برخلاف اراده خدا باشد. احکام اخلاقی، ارزش و اعتباری مطلق دارند و به فرد خاص و دوره معینی محدود نمی‌شوند. از آنجایی که همه انسان‌ها در پیشگاه خدا یکسان‌اند و سلسله‌ای از طبقات و رتبه‌بندی‌های گوناگون بین آنها قرار ندارد، سلسله مراتب در ارزش‌ها نیز وجود ندارد. چنین نیست که طبقه‌ای به سبب اینکه در رده‌ای بالاتر قرار گرفته از ارزش متفاوت یا امتیازی ویژه، نسبت به رده پایین‌تر برخوردار باشد. تمامی انسان‌ها در حقوق، تکالیف و ارزش‌ها «برابرنند».

این دیدگاه اخلاقی، به ویژه در پیوند با مبانی فلسفی، حکایت از نوعی واقع‌گرایی اخلاقی دارد. در واقع‌گرایی اخلاقی، گزاره‌های اخلاقی صرف نظر از دستور، توصیه، احساس، سلیقه و قرارداد به واقعیتی عینی اشاره می‌کنند. ارزش یک عمل، ذاتی آن بوده، به چیزی خارج خود آن عمل بستگی ندارد. به سخن دیگر، مطلوب بودن یا

نامطلوب بودن یک عمل به ویژگی واقعی و عینی موجود در خود آن عمل برمی‌گردد. در این نوع تلقی از ارزش‌های اخلاقی، باید باور داشت که واقعیت مستقل از ذهن وجود دارد و ارزش اخلاقی چیزی است که اولاً، در جهان خارج، مستقل از تجربه ما، واقعیت فی‌نفسه دارد؛ ثانیاً، این ارزش اخلاقی را می‌توان شناخت و به آن معرفت پیدا کرد. در واقع معرفت ما به «بود» تعلق می‌گیرد نه به «نمود»، بدین معنا که ما واقعیت را آنچنان که هست می‌شناسیم نه آنچنان که بر ما پدیدار می‌گردد.

از ویژگی‌های این دیدگاه اخلاقی، اطلاق‌گرایی است. در این رویکرد اعتقاد بر آن است که دست‌کم برخی از احکام اخلاقی، بدون هیچ قید و شرطی اعتبار دارند. در برابر این خصیصه نسبیت‌گرایی اخلاقی قرار دارد. نسبیت احکام اخلاقی، بدین معناست که هیچ یک از این احکام، از ویژگی اطلاق و کلیت برخوردار نیستند و اعتبار و ارزش آنها به شرط یا قیدی بستگی دارد. بنابراین، ارزش ایده‌ها و آموزه‌های اخلاقی، که منشأ دینی و فلسفی دارند، ثابت، نامتغیر و معلوم است نه مجهول و متغیر.

### ۳. چشم‌انداز‌گرایی و تفسیر اخلاقی پدیدها

پس از پیام زرتشت، وقتی ارزش‌هایی که تاکنون داشته‌ایم به پیامد واپسین خود می‌رسند و نیچه صدای پای هیچ‌انگاری را پشت دروازه فرهنگ اروپایی می‌شنود و فرو ریختن نظام اعتقادی- اخلاقی دین مسیحیت را نظاره می‌کند، چاره را در بر پا کردن نظام دیگری از ارزش‌ها می‌یابد: «اراده قدرت: تلاشی به خاطر یک باز- ارزش‌گذاری همه ارزش‌ها». (نیچه، ۱۳۸۶، دیباچه: ۲) مشخصاً از زمانی که کانت به دست هیوم از خواب جزم‌گرایی پرید و دست به نقد عقل محض زد، شناخت شیء فی‌نفسه، حقیقت و ارزش عینی اشیا مورد تردید، بلکه انکار قرار گرفت و بر شناخت «پدیداری» اشیا تأکید شد. نیچه نیز دستیابی به حقیقت و پایان نادانی را یکی از افسون‌گری‌ها دانست و امید به اینکه حقیقت به تور شناخت آدمی بیفتد را دل‌خوش‌کنک بزرگی قلمداد کرد. (همان: ۳۶۴)

افزون بر آن، به باور نیچه، اساساً شیء فی‌نفسه‌ای در کار نیست تا متعلق شناخت قرار گیرد. اوصافی همچون جوهر و عرض، علت و معلول همه دست‌ساز آدمی است. «هیچ ماهیت در خویش در کار نیست» (همان: ۴۸۸) و ما «هیچ چیز به غیر از اندیشه و احساس در اختیار نداریم». (همان: ۴۵۱) بدین ترتیب، سر و کار ما تنها با پدیدارهاست.

از سویی، نه با پدیده‌های اخلاقی که با تفاسیر اخلاقی از یک پدیده رو به روییم؛ بدین معنا که پدیده جدای از تفسیر مفسر هیچ بار ارزشی و معنایی را به دوش نمی‌کشد. به باور نیچه، باید از دام مفهومی‌های ناهم‌سازی همچون «خرد ناب»، «روحیت مطلق» و «دانش در ذات خویش» که از دیرباز در برابر ما پهن شده‌اند، خود را پایید. اینان از ما انتظار اندیشیدن با یک «سوژه شناسنده ناب بی‌خواست بی‌درد بی‌زمان» را دارند که هرگز با آن نمی‌توان اندیشید. مگر می‌توان با چشمی که به هیچ سو نگراید و در آن، از نیروهای کوشا و تفسیرگر نشانی نباشد، اندیشید؟! «دیدن یعنی از چشم‌انداز دیدن و بس؛ «دانستن»، یعنی از چشم‌انداز دانستن و بس». (نیچه، ۱۳۸۴ الف: ۱۵۵)

از نظر نیچه، ارزش خود یک پدیده، جدای از چشم‌اندازی که آن را تفسیر می‌کند، x (مجهول) است. انسان‌ها به حسب شرایط درونی و بیرونی متفاوتی که دارند، خودآگاه و ناخودآگاه، یک پدیده را تفسیر و ارزش‌داوری می‌کنند. در واقع، «حقیقت چیزی از پیش معلوم نیست، بلکه باید آفریده شود». (نیچه، ۱۳۸۶: ۴۳۲) از آنجایی که به اندازه چشم‌انداز تفسیر وجود دارد، «طریق تفسیر جهان را هیچ محدودیتی نیست». (همان: ۴۷۵)

اما تفسیر یک پدیده به چه معناست؟ در جواب این پرسش نیچه می‌گوید: «تفسیر، نفوذ دادن معنا می‌باشد، نه توضیح». (همان: ۴۷۷) ارزش هر پدیده، x (مجهول) است و هر چشم‌اندازی با تفسیر خود معنای خاص خود را به درون یک پدیده نفوذ می‌دهد و x متغیر مجهول را تعیین و ارزش‌داوری می‌کند. «هیچ «واقعیت در خویشتن» وجود ندارد، زیرا که همواره باید معنایی به درون آن فراقند پیش از آنی که «واقعیت» در کار تواند بود». (همان: ۴۴)

بنابراین، برخلاف نظرگاه دین و فلسفه، ارزش‌داوری یک پدیده در موقعیت x (مجهول) و متغیر باقی خواهد ماند و هیچ‌گاه تن به تفسیر ثابت و نامتغیری نخواهد داد. پرسش مهم آن است که آیا همه چشم‌اندازها و تفاسیر ارزش یکسانی دارند یا اینکه بین آنها رده‌بندی و سلسله‌ای از مراتب برقرار است؟ به حسب میانی اندیشه نیچه، میان تفسیرهای گوناگون تفاوت است و «هر تفسیری نشانه‌ای از رشد یا افت است». (همان: ۴۷۵) پرسش دیگری که از دل جواب داده‌شده برمی‌خیزد این است که، معیار رده‌بندی میان تفاسیر گوناگون چیست؟ از نظر نیچه، جواب این پرسش در جواب به پرسش دیگری نهفته است. آن پرسش این است که چه کسی تفسیر می‌کند؟ نیچه

در قطعه ۲۵۴ اراده، در جواب می‌گوید: «حالات و احساسات ما». در قطعه دیگری می‌گوید: «اراده قدرت، تفسیر می‌کند ... حدود را تعریف می‌کند». (همان: ۴۹۹)

اگرچه این دو جواب، ظاهراً متفاوت‌اند، اما در نظر نیچه، این دو به یکدیگر برمی‌گردند؛ بدین معنا که هر اندازه میل، احساسات، شور و شوق در ما فزونی یابد، خواست قدرت افزایش خواهد یافت؛ و هر گاه خواست قدرت افزایش یابد، دل دلیل بر غلیان احساسات، میل شدید، شور و عاطفه است.

از نظر نیچه، «اراده، تأثیر کردن (affect)، شور (passion)، احساس (feeling) و فرمان دادن (command) است». (Heidegger, 1972: v. 1: 38) اگر از نیچه درباره چستی «خواست قدرت» پرسیده شود، پاسخ او این است که اراده، تأثیر کردن است، آن هم تأثیری بنیادی؛ و تأثیرات، صور و اشکال گوناگون اراده‌اند. (ibid.: 44) ما از طریق شور، احساس و میل شدید و در ضمن آن، مهار خود را به دست گرفته و بر درون خود و موجودات پیرامونی خود تسلط پیدا می‌کنیم. اراده به مثابه تسلط بر خویش، هرگز به معنای حصر و جداسازی خود از پیرامون خویش نیست؛ بلکه گشودگی مصمم کسی است که استقرار خود را در خارج در میان موجودات اراده می‌کند تا آن را در حوزه عمل خود نگه دارد. (ibid.: 48)

به نظر نیچه، خواست قدرت همراه با نوعی کوشش (activity)، تقلا و ستیزه‌جویی است. گوهر زندگی از نیروهای خودجوش و گسترش‌خواهی شکل یافته که زندگی و بلکه هستی را از نو شکل می‌دهند و می‌آریند و در اثر همین کوشش‌ها، سازگاری شکل می‌گیرد. (نیچه، ۱۳۸۴ الف: ۱۹۸) کشش و واکنش بین نیروها و تأثیری که هر یک بر دیگری می‌گذارد، هیچ‌گاه به سازگاری دایمی و ثبات ختم نمی‌شود. گرچه جهان خود را از قوانین و مفاهیم فاعل، مفعول، واحد، عدد و دیگر کمیات محاسبه‌پذیر پُر کرده‌ایم و خود را در پناه ثبات و ایستایی از رنج دگرگونی و فسادپذیری رهانیده‌ایم، اما این همه افزوده‌های ماست؛ اگر این افزوده‌ها حذف شود چیزی جز کمیات پویا در رابطه تنش‌آمیز با کمیات پویای دیگر باقی نخواهد ماند: «جوهر آنها در رابطه‌شان با کمیات دیگر در «اثر» آنها بر همان‌ها نهفته است. اراده قدرت نه یک بودن، نه یک شدن، که یک pathos [یک شور و شوق، سودا و میل شدید] است. عنصری‌ترین امر واقع که از آن، نخست یک شدن و به عمل آوردن سر می‌زند». (نیچه، ۱۳۸۶: ۴۹۴)

دلوز بعد از نقل این قطعه می‌گوید: «این بدین معناست که خواست قدرت خود را همچون حس‌پذیری (sensibility) نیرو آشکار می‌کند؛ یعنی عنصر تفاضلی نیروها

خود را همچون حس‌پذیری تفاضلی نیروها آشکار می‌سازند». (Deleuze, 2002: 62-63) جهان نیچه‌ای، انباشتی است از نیروها که حالت خنثی، بی‌تفاوتی (نیچه، ۱۳۸۶: ۴۹۸) و بی‌احساسی در آنها وجود ندارد (همان: ۴۸۸) و جوهرهٔ نیروها میل سیری‌ناپذیر به نمایش قدرت، یک ارادهٔ درونی به نام خواست قدرت است. (همان: ۴۸۵) خواست قدرت، عنصری است که تفاوت کمی بین دو یا چند نیروی مرتبط با هم و نیز کیفیت هر یک از نیروهای مرتبط با هم را به وجود می‌آورد. (Deleuze: 5)؛ به سخن دیگر، «خواست قدرت عنصری است که از آن هم تفاضل کمی نیروها و هم کیفیتی که به سبب این ارتباط به هر نیرویی داده شده، ناشی می‌شود». (ibid.: 52-53)

دلوز، کیفیت نیروها را به فعال و منفعل تقسیم کرده، می‌گوید: فعال و منفعل بودن نیروها، کیفیات بنیادینی هستند که - متناسب با تفاوت نیروها در کمیت - ارتباط یک نیرو با نیروی دیگر را آشکار می‌کنند. فعال بودن نیروها به برتری، بالادستی، استیلا و غالب بودن آنها برمی‌گردد و منفعل بودن نیروها از زبردستی، پستی و مغلوب بودن آنها حکایت دارد. تفاوت کیفی نیروها، مطابق با کمیتشان، سلسله مراتب نام دارد. (ibid.: 4) این نکته را نیز باید افزود که «فعال و منفعل بودن، کیفیات نیرو هستند که از خواست قدرت ناشی می‌شوند. اما خواست قدرت خودش کیفیاتی، حس‌پذیرانی، دارد که به مثابه شونده‌های نیرو وجود دارد. خواست قدرت نخست خود را همچون حس‌پذیری نیروها و سپس بسان شوندهٔ حسی نیروها آشکار می‌کند». (ibid.: 63)

از آنچه گفته شد، برمی‌آید که:

۱. بین انسان‌ها، سلسله‌ای از مراتب به حسب کیفیات آنها - متناسب با کمیتشان - شکل خواهد گرفت. نیچه در این باره می‌گوید: «میان انسان و انسان نردبامی بلند از رده‌بندی و گوناگونی ارزش برقرار است» (نیچه، ۱۳۷۹: ۲۵۷) و آنچه این رده‌بندی را تعیین می‌کند، میزان قدرت است. (نیچه، ۱۳۸۶: ۹۹۹).

۲. از آنجایی که خواست قدرت در حال تغییر است، رده‌بندی بین مراتب نیز در حال دگرگونی است. به عبارت دقیق‌تر، سلسله مراتب از کیفیت پدید می‌آید. خود کیفیت بین رده‌ها از خواست قدرت ناشی می‌شود. از آنجایی که کیفیت خود خواست قدرت، پویایی (همان: ۴۸۵)، میل سیری‌ناپذیر به نمایش قدرت (همان: ۶۱۹) - یا به گفتهٔ دلوز - شونده‌های نیرو است، کیفیت برآمده از خواست قدرت نیز در حال شونده، پویایی و تغییر است. پس رده‌بندی و سلسله مراتب نیز در حال دگرگونی است.

۳. از آنجایی که اراده قدرت، حالات و احساسات ما، حدود را تعیین و پدیده‌ها را تفسیر می‌کند؛ به سخن دیگر، از آنجایی که «هر مرکز نیرو بقیه جهان را در چشم‌انداز خاص خویش می‌بیند، یعنی بنا بر شیوه ارزش‌گذاری معین خود، بنا بر شیوه‌های کنش و پایداری خاص خود».

(همان: ۴۴۶):

الف. سلسله مراتب و رده‌بندی در چشم‌انداز و ارزش‌گذاری نیز پدید خواهد آمد؛  
ب. ارزش‌دآوری یک عمل، x (مجهول) و متغیر باقی خواهد ماند.

#### ۴. ارزش‌دآوری غریزی

گفته شد که این حالات و احساسات ماست که تفسیر می‌کند؛ اکنون این پرسش به ذهن خطور می‌کند که چه رابطه‌ای بین حالات، احساسات و عواطف ما با تفسیر و معناست؟ برای احساس، عاطفه، میل و اشتیاق نام غریزه را می‌نهیم و می‌پرسیم، رابطه غریزه با تفسیر و معنا چیست؟ به نظر نیچه، نیازهای غریزی، کشش‌های «له» و «علیه»‌های ماست که جهان را تفسیر می‌کند. (همان: ۳۹۲) نیچه در تحلیل روان‌شناسانه خود تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید: بیشترین اندیشه‌های خودآگاه و ناخودآگاه یک فیلسوف را غرایز او به سوی هدف معینی هدایت می‌کند؛ و نیز در پس تمامی ارزش‌گذاری‌های عقل و منطق، مثلاً این ارزش‌دآوری که «معین ارزشی بیش از نامعین دارد» یا «نمود ارزشی کمتر از حقیقت دارد»، می‌توان رد پای غریزه را در برآوردن نیازهای فیزیولوژیک برای نگه‌داشت نوعی خاص از زندگی، پی گرفت. (همو، ۱۳۷۹: ۳)

از نظر نیچه، تمسک به عقل و منطق در ارزش‌دآوری و تفسیر پدیده‌ها، انحرافی است که از زمان سقراط پدید آمد و غریزه را به نابودی کشاند. سقراط در برابر این پرسش که، در ارزیابی هر چیزی آیا غریزه جایگاه والاتری دارد یا عقل - که هر چیز را به حسب چرایی و فایده آن ارزیابی می‌کند - جانب عقل را گرفت و با معادله عقل = فضیلت = سعادت به همه والاتباران و نژادگانی که مردمی غریزی بودند و توانا به بازگویی دلایل کردار خود نبودند، خندید. (همان: ۱۴۲)

تفکیک بین ارزش‌دآوری عقلانی و غریزی، به دو گونه اخلاق می‌انجامد: «اخلاق طبیعت‌ستیز» و «طبیعت‌گرایی اخلاقی». اخلاق طبیعت‌ستیز، همان اخلاق بردگان است که بالذات اخلاق سودمندی است. (همان: ۲۵۹) «اخلاق طبیعت‌ستیز، یعنی کم و بیش هر گونه اخلاقی که تاکنون آموزانده‌اند و ارج نهاده‌اند و اندرز گفته‌اند ... درست رویاروی غریزه‌های حیاتی» اما طبیعت‌گرایی اخلاقی، همان اخلاق سروران است؛ «یعنی هر اخلاق سالم، زیر فرمان یک غریزه حیاتی». (نیچه، ۱۳۸۴: ج: ۶)



به نظر نیچه، ارزیابی هر چیز به واسطهٔ غریزه، شایستهٔ مقام والاتری است تا عقل که هر چیزی را به حسب چرایی آن می‌سنجد و سودمندی کار را در نظر می‌گیرد. نبوغ و نیکی در غریزه نهفته است و آدمی تنها زمانی به کمال عمل می‌کند که خاستگاه عملش غریزی باشد. (نیچه، ۱۳۸۶: ۳۵۸) نیچه اخلاق والاتباران را اخلاق سالم، و زیر فرمان یک غریزه حیاتی می‌داند و معتقد است، والاتباران مردمی غریزی هستند و به گونهٔ غریزی عمل می‌کنند و نمی‌توانند «دلایل» کردار خود را بازگو کنند. (نیچه، ۱۳۷۹: ۱۴۲) بدین ترتیب می‌توان گفت خاستگاه ارزشمندی یک عمل به صرفِ صدور آن از والاتباران، بزرگان و قدرتمندان بستگی دارد.

در حقیقت، خطای گرانی است اگر در ارزش‌داوری یک عمل با چنین پرسش‌هایی کار را آغاز کنیم که: «چرا این کردار خوب است و آن کردار بد؟»؛ زیرا برچسب‌های اخلاقی را نخست باید بر تن انسان‌ها زد، آنگاه ارزش خوبی و بدی یک کردار را سنجید. (همان: ۱۵۷) «سرچشمهٔ حکم» «نیک» نه کسانی بوده‌اند که دیگران در حقشان «نیکی» کرده‌اند؛ بلکه این خود «نیکان» بوده‌اند؛ یعنی بزرگان و قدرتمندان و بلندجایگاهان و بلنداندیشان، که خود را و کردارشان را نیک حس کردند و نیک شمردند، یعنی برتر از دیگران دانستند، در برابر هر آنچه پست است و پست‌اندیشانه و همگانی و فرومایه. از دل این شور فاصله (pathos of distance) بود که آنان نخست این حق را یافتند که ارزش را بیافرینند و نامشان را سکه زنند. ایشان را با سود و سودمندی چه کار! ... آنان می‌گویند «چنین است و چنین» و با یک آوا هر چیز و هر رویداد را مهوری می‌زنند و بدین‌سان آنها را همچونین در چنگ می‌گیرند». (نیچه، ۱۳۸۴ الف: ۲۸)

شایان توجه است که آنچه گفته شد، با ارزش یک عمل به مثابه  $x$  (مجهول)، ناسازگار نیست، بلکه با ساختار اندیشهٔ نیچه هم‌نوایی دارد. در جامعهٔ مهان‌سالار (aristocratic) نیچه، «یعنی جامعه‌ای که باور دارد میان انسان و انسان نردبامی بلند از رده‌بندی و گوناگونی ارزش برقرار است» (نیچه، ۱۳۷۹: ۲۵۳)، شور فاصله و خواست قدرت اصل بنیادین زندگی است و به بیان دقیق‌تر، «زندگی، ارادهٔ قدرت است». (نیچه، ۱۳۸۶: ۲۱۸) تفسیر و معنا نیز، که صورتی از خواست قدرت است، همچون شور و شوق، یک فرآیند، یک شدن و نه یک بودن وجود دارد. (همان: ۴۴۱)

این آمد و رفت‌ها، شدن‌ها، نه در چرخه‌ای ثابت و رو به جلو بلکه تصادفی رخ می‌دهد. اینکه کدام چشم‌انداز تواناست که در عرصهٔ معنابخشی و ارزش‌آفرینی، گستره

و ماندگاری بیشتری داشته باشد، بسته به این است که تا کجا پیش برنده و نگه‌دارنده زندگی است و تا چه حد به خواست زندگی (=خواست قدرت) می‌افزاید. (نیچه، ۱۳۷۹: ۳) در همین مرحله است که پای نیچه پراگماتیکی به میان می‌آید.

### نتیجه‌گیری

از نظر نیچه:

۱. بین انسان‌ها سلسله‌ای از رده‌بندی‌ها برقرار است؛
۲. ملاک رده‌بندی بین انسان‌ها به فزونی نیرو و خواست قدرت بستگی دارد؛
۳. از سویی، هر پدیده‌ای بر اساس نیازهای غریزی و حیاتی انسان در جهت پیش‌برد زندگی، ارزش‌گذاری و تفسیر می‌شود؛
۴. میان هر چشم‌انداز و تفسیری، به حسب سلسله مراتب انسان‌ها، رده‌بندی‌ای از ارزش‌دآوری‌ها برقرار است؛
۵. ارزش یک عمل همواره x (مجهول) و متغیر باقی خواهد ماند.

### فهرست منابع

۱. ررتی، ریچارد (۱۳۸۶). *فلسفه و امید/اجتماعی*، ترجمه: عبدالحسین آذرنگ و نگار نادری، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
۲. نیچه، فردریش (۱۳۸۶). *اراده قدرت*، ترجمه: مجید شریف، تهران: جامی، چاپ چهارم.
۳. — (۱۳۸۴ الف). *تبارشناسی/اخلاق*، ترجمه: داریوش آشوری، تهران: آگاه، چاپ پنجم.
۴. — (۱۳۸۴ ب). *چنین گفت زرتشت*، ترجمه: داریوش آشوری، تهران: آگاه، چاپ بیست‌ودوم.
۵. — (۱۳۷۶). *دجال*، ترجمه: عبدالعلی دستغیب، آبادان: نشر پرش.
۶. — (۱۳۸۴ ج). *غروب بت‌ها*، ترجمه: داریوش آشوری، تهران: آگاه، چاپ سوم.
۷. — (۱۳۷۹). *فراسوی نیک و بد*، ترجمه: داریوش آشوری، تهران: آگاه، چاپ سوم.
8. Deleuz, Gilles (2002). *Nietzsche and Philosophy*, translated by Hugh Tomlison.
9. Heidegger, Martin (1979). *Nietzsche*, translated by David Farrel Krell, Harper & Row, V. 1.